

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نقش روشنفکران در تاریخ معاصر ایران

جلد اوّل، شامل:

- میرزا ملکم خان
- میرزا فتحعلی آخوندزاده
- میرزا حسین خان سپهسالار
- میرزا عبدالرحیم طالبوف
- میرزا یوسف خان مستشارالدوله
- میرزا آقاخان کرمانی
- محمدعلی فروغی
- سیدحسن تقی زاده

مؤسسه فرهنگی قدر ولایت

عنوان و نام بنیادآور	: نقش روشنفکران در تاریخ معاصر ایران/مؤلف موسسه فرهنگی قدرولایت.
مشخصات نشر	: تهران: موسسه فرهنگی قدرولایت، ۱۳۸۷ -
مشخصات ظاهری	: ج.:صنوبر، جدول، نمودار.
شابک	: ۶۰۰۰۰ ریال:9-059-495-964-978
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
بادداشت	: کتابنامه.
بادداشت	: نمایه.
مندرجان	: ج. ۱. میرزاملکمخان، میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا حسین خان سپهسالار، میرزا عبدالرحیم طالبوف، میرزا یوسفخان مستشارالدوله، میرزا آقاخان کرمانی، محمدعلی فروغی، سیدحسن نقی زاده.
موضوع	: روشنفکران -- ایران -- تاریخ.
شناسه افروده	: موسسه فرهنگی قدرولایت.
رده بندی کنگره	: HMV7A/GV ۱۳۸۷
رده بندی دیویی	: ۲۰۵/۵۵۲۰۹۵۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۵۴۰۹۵۴

نقش روشنفکران در تاریخ معاصر ایران جلد اول



موسسه فرهنگی هنری قدرولایت



گردآوری و تنظیم : موسسه فرهنگی هنری قدرولایت	
ناشر: موسسه فرهنگی هنری قدرولایت	
نوبت چاپ: دوم ۱۳۹۰	
شمارگان: ۳۰۰۰ جلد	
حروفچینی: ظریفیان	
لیتوگرافی: نیما	
چاپخانه: آفرنگ	
صحافی: صداقت	
قیمت شمیمز: ۷۵۰۰ تومان	قیمت گالینگور: ۹۰۰۰ تومان
شابک: ۹-۰۵۹-۴۹۵-۹۶۴-۹۷۸	ISBN: 978-964-495-059-9
شابک دوره: ۲-۰۷۴-۴۹۵-۹۶۴-۹۷۸	ISBN: 978-964-495-074-2
تلفن: ۶۶۴۶۹۹۵۸ - ۶۶۴۱۱۱۵۱	www.ghadr110.ir
کلیه حقوق محفوظ و مخصوص ناشر است	

فهرست مندرجات

۱۵	پیشگفتار.....
۱۹	فرهنگ و گسترهٔ آن.....
۲۱	معنا و تفاوت‌های تهاجم و تبادل فرهنگی.....
۲۲	روشنفکران و تهاجم فرهنگی.....
۲۴	عملکرد روشنفکران در مخالفت با دین و حضور آن در متن جامعه.....
۳۴	ملتها چراغ راه روشنفکران!!.....
۳۵	باید در مقابل اینها تهاجمی عمل کرد.....
۳۵	امید و انتظار از روشنفکران صادق و دلسوز.....
۴۰	ما در این مجموعه به دنبال چه هستیم؟.....

میرزا ملکم خان «ناظم الدوله»

فصل اول

۴۵	زندگی‌نامه.....
----	-----------------

فصل دوم

۵۳	سیر و اصول تفکر میرزاملکم خان.....
۵۴	شاخصه‌های تفکر میرزاملکم.....
۵۴	۱ - غرب‌باوری.....
۵۶	۲ - دین‌گریزی و علم‌زدگی.....
۶۲	۳ - اصلاح طلبی در اسلام.....
۶۹	۴ - تغییر خط اسلام.....

- ۵ - بنیانگذاری مرام ماسونی ۷۲
- ۶ - اصول ترقی و توسعه ۷۹

فصل سوم

- فعالیتها و اقدامات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی میرزاملکم ۸۷
- ۱ - تأسیس فراموشخانه و مجمع آدمیت ۸۷
- تاریخچه فراماسونری ۸۷
- اهداف فراماسونری ۸۸
- فراماسونری در ایران ۹۰
- نخستین فراماسونهای ایران ۹۰
- هدف از تشکیل فراموشخانه ۹۲
- میرزا محمد صالح شیرازی ۹۳
- مجمع آدمیت ۱۰۱
- ۲ - نقش در مشروطیت ۱۱۰
- ۳ - نقش در قراردادهای واگذاری امتیازات به بیگانگان ۱۱۱
- امتیاز رویتر ۱۱۱
- امتیاز کشتیرانی در رود کارون ۱۱۴
- امتیاز لاتاری ۱۱۵
- ۴ - انتشار روزنامه قانون ۱۲۱
- چگونگی اعطاء القاب و نشان به میرزا ملکم ۱۲۸

میرزا فتحعلی آخوندزاده

فصل اول

- زندگینامه ۱۳۷

فصل دوم

تحولات فکری و شکل‌گیری عقاید آخوندزاده ۱۴۳

فصل سوم

عقاید و آثار فتحعلی آخوندزاده ۱۵۱

۱- مذهب و نقش آن در زندگی ۱۵۱

۲- لزوم تغییر خط در بلاد اسلامی ۱۵۶

سیر اندیشهٔ تغییر خط در آخوندزاده ۱۵۸

۳- تصنیفات ۱۷۰

ضمیمهٔ یک: بیագرافیا یعنی سرگذشت کولونیل میرزا فتحعلی آخوندوف ۱۸۵

ضمیمهٔ دو: اسامی روزنامه‌ها و مدارس تأسیس شده در سلطنت مظفرالدین شاه ۱۹۱

میرزا حسین خان قزوینی (سپهسالار)

فصل اول

زندگی‌نامهٔ میرزا حسین خان سپهسالار ۱۹۹

فصل دوم

شکل‌گیری تفکر و شخصیت سپهسالار ۲۱۱

در حلقهٔ درس میرزا جعفر خان ۲۱۱

تحصیل در فرانسه ۲۱۲

در خدمت آقاخان محلاتی ۲۱۲

سپهسالار و دوستی با آخوندزاده ۲۱۵

میرزا حسین خان در عثمانی عهد تنظیمات ۲۱۹

نجات میرزاملکم خان و آغاز دوستی دیرپا ۲۲۳

سپهسالار و جلال‌الدین میرزای قاجار ۲۲۷

سپهسالار و میرزا یوسف خان مستشارالدوله ۲۲۷

- ۲۲۹ سپهسالار و میرزا صفا.
- ۲۳۲ سپهسالار و لرد لایارد.

فصل سوم

- ۲۳۷ اقدامات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی میرزا حسین خان سپهسالار.
- ۲۳۸ کارنامه فرهنگی سپهسالار.
- ۲۳۸ سپهسالار و تغییر در آداب و رسوم.
- ۲۴۰ پایه‌گذاری نهادهای جامعه براساس ناسیونالیسم و لیبرالیسم.
- ۲۴۸ سپهسالار و مطبوعات.
- ۲۵۰ روزنامه نظامی و اغراض نفسانی!
- ۲۵۱ روزنامه وقایع عدلیه و اهداف آن.
- ۲۵۴ کارنامه سیاسی سپهسالار.
- ۲۵۴ بردن ناصرالدین شاه به سفر فرنگ.
- ۲۶۰ قبول حکمیت گلداسمید توسط سپهسالار.
- ۲۶۲ ادعای استقلال کلات.
- ۲۶۶ تعیین حدود سرحدی سیستان.
- ۲۶۹ گذشتن از حقوق ایران در ماوراء خزر.
- ۲۷۰ کارنامه نظامی سپهسالار.
- ۲۷۰ سپهسالار اعظم و قشون ایران.
- ۲۷۸ کارنامه قضایی سپهسالار.
- ۲۷۸ وزارت عدلیه و محدود کردن محاکم شرع.
- ۲۸۲ کارنامه اقتصادی سپهسالار.
- ۲۸۲ قرارداد رویتز.
- ۲۸۵ عوامل انعقاد این قرارداد.
- ۲۸۸ عوامل لغو قرارداد رویتز.
- ۲۹۲ قرارداد امتیاز ژنرال فالکن هاگن.
- ۲۹۳ وضع مالیات در عهد سپهسالار.

بانک و مالیه در عهد سپهسالار	۲۹۴
سپهسالار و روحانیت	۲۹۵
پیوست یک: مکاتبات میرزاحسین خان از عثمانی به دربار ایران و تشویق آنان به باغ سبز غرب	۳۰۵
پیوست دو: راز ارتقاء سپهسالار از سفارت به صدارت	۳۱۰
پیوست سه: متن قرارداد رویتر	۳۲۱

میرزا عبدالرحیم طالبزاده تبریزی (طالبوف)

فصل اول

زندگینامه	۳۳۵
-----------------	-----

فصل دوم

شخصیت، افکار و اندیشه‌های طالبوف	۳۳۹
نظرات طالبوف راجع به قانون و آزادی	۳۴۱
طالبوف و دفاع و حمایت او از مشروطه، انگلیس و دول اروپایی	۳۴۸
شاهدوستی طالبوف! و همراهی او با امتیازدهی شاهان به بیگانگان!	۳۵۴
طالبوف و خط و زبان فارسی	۳۵۷
طالبوف و اسلام و روحانیت	۳۶۳

میرزا یوسف خان مستشارالدوله

فصل اول

زندگینامه	۳۷۵
-----------------	-----

فصل دوم

شخصیت و افکار میرزا یوسف خان مستشارالدوله	۳۷۹
ردیابی شخصیت میرزا یوسف خان در لیبرالیسم غربی	۳۷۹
شکل‌گیری شخصیت میرزا یوسف خان در حشر و نشر با مجذوبان فرهنگ غرب ..	۳۸۱

- کتاب «یک کلمه»، ملاک اندیشه‌های میرزا یوسف‌خان ۳۸۲
- راه‌آهن، راه علاج اوضاع ایران! ۳۹۰
- ترغیب مهاجرت غریبه‌ها به ایران! ۳۹۱
- عضویت در شبکه فراماسونری ۳۹۳

میرزا آقاخان کرمانی

فصل اول

- زندگی‌نامه میرزا آقاخان کرمانی ۳۹۹

فصل دوم

- شکل‌گیری شخصیت فکری میرزا آقاخان کرمانی ۴۰۷
- ۱- خانواده ۴۰۷
- ۲- اساتید و دوستان ۴۰۹
- ۳- محیط خارج از کشور ۴۱۵

فصل سوم

- اصول و فعالیت‌های فکری و سیاسی آقاخان کرمانی ۴۱۹
- نوشتارهای آقاخان کرمانی ۴۱۹
- اصول اندیشه‌های آقاخان ۴۲۵
- ۱- روی آوردن به تعقل اروپایی و تمدن مادی غرب ۴۲۵
- ۲- نحوه نگرش به دین و اسلام و عقاید اسلامی ۴۳۱
- نظر آقاخان درباره منشأ دین ۴۳۱
- نظر آقاخان درباره اسلام ۴۳۴
- نظر آقاخان درباره احکام اسلامی ۴۴۰
- در مورد حجاب ۴۴۰
- در مورد تعدد زوجات ۴۴۱
- در مورد بزرگداشت گذشتگان و دفن آنها و زیارت قبور بزرگان ۴۴۲

۴۴۳	نظر آقا خان دربارهٔ عزاداری سید مظلومان
۴۴۳	نظر آقاخان درباره علماء و دانشمندان اسلامی
۴۴۴	نظر آقاخان دربارهٔ تقیه
۴۴۸	۳- ناسیونالیسم ایرانی
۴۵۴	ارتباطات و فعالیتهای سیاسی آقاخان کرمانی
۴۵۴	ارتباط با «جامع آدمیت»
۴۵۵	پیوستن به «انجمن اتحاد اسلام»
۴۵۷	ارتباط با فرقهٔ «ترکان جوان»
۴۵۸	ارتباط و دوستی با ملکم خان و همکاری با روزنامهٔ «قانون»
۴۶۲	ارتباط با براون و هوار
۴۶۳	همکاری با روزنامهٔ اختر

محمدعلی فروغی «ذکاء الملک»

فصل اول

۴۶۹	زندگینامه
-----	-----------

فصل دوم

۴۷۵	کارنامهٔ فرهنگی محمدعلی فروغی
۴۷۸	۱- برگزاری جشن هزارهٔ فردوسی و کنگرهٔ مستشرقان در تهران
۴۷۹	۲- تحریف عرفان اصیل اسلامی
۴۸۰	۳- تأسیس دانشگاه تهران
۴۸۱	۴- فرهنگستان زبان

فصل سوم

۴۸۳	کارنامهٔ سیاسی محمدعلی فروغی
۴۸۵	۱- فروغی، اولین رئیس‌الوزرای رضاشاه
۴۸۶	۲- استعفا و عزیمت به اروپا

۴۸۷	۳- قتل‌های سیاسی
۴۹۰	۴- فراهم کردن مقدمات سفر رضاشاه به ترکیه
۴۹۲	سوغات بازگشت از ترکیه
۴۹۴	۵- واقعه شهریور ۱۳۲۰ و انتقال قدرت از رضاخان به محمدرضا
۵۰۴	ضمیمه یک: تعیین خط باستان‌گرایی
۵۱۰	ضمیمه دو: استعفانامه رضاشاه
۵۱۱	ضمیمه سه: اوج تملق‌گویی فروغی
۵۱۲	ضمیمه چهار: نحوه پایه‌گذاری مدرسه علوم سیاسی
۵۱۵	ضمیمه پنج: هدف از «باستان‌گرایی» فروغی

سید حسن تقی‌زاده

فصل اول

۵۱۹	زندگی‌نامه
-----	------------

فصل دوم

۵۳۳	شکل‌گیری شخصیت فکری تقی‌زاده
۵۳۳	فرار از دین
۵۳۴	خلاصه‌ای از عقاید شیخیه و رهبر آن

فصل سوم

۵۴۵	فعالیت‌های سیاسی تقی‌زاده
۵۴۵	مبارزات مشروطه
۵۵۹	پناهندگی به سفارت اجنبی
۵۶۱	اعتماد و اعتقاد به انگلیس
۵۶۸	روابط تقی‌زاده با ادوارد براون

- نقش تقی‌زاده در هیأت مدیره مشروطه در اعدام شیخ فضل‌الله نوری ۵۷۴
- تقی‌زاده و مجلس دوم ۵۸۱
- نکاتی چند درباره فساد مسلک سیاسی تقی‌زاده ۵۹۴
- نامه تقی‌زاده از تبریز به یکی از دمکراتها ۶۰۵
- فعالیت‌های سیاسی تقی‌زاده در دوران اقامت در اروپا، بعد از فرار از ایران ۶۱۰
- ۱- همکاری مستقیم با انگلیسیها ۶۱۱
- ۲- کمیته برلن ۶۱۱
- ۳- انتشار مقالات و روزنامه ۶۱۶
- ۵- وضعیت تقی‌زاده در ارتباط با علیقلی خان (بهائی) ۶۱۸
- ۵- ارتباط تقی‌زاده با ژون ترکها ۶۲۲
- ۶- ارتباط با جرج براندس ۶۲۵
- دوره بازگشت به ایران و همکاری با رژیم استبدادی رضاخان ۶۲۶
- تجدید قرارداد امتیاز نفت ۶۳۰
- ماجرای مغضوب واقع شدن تقی‌زاده ۶۳۳
- فعالیت‌های تقی‌زاده در دوران پادشاهی محمدرضا ۶۴۴
- سفارت شاهنشاهی ایران ۶۴۵
- گزارش تقی‌زاده ۶۴۵
- تقی‌زاده و فراماسونری ۶۴۸
- ضمیمه یک: ادوارد براون؛ پدر روشنفکری ایران!!! ۶۶۳
- فهرست منابع ۶۷۵
- فهرست اعلام ۶۷۹

پیشگفتار

«تاریخ، معلّم انسانهاست»
حضرت امام خمینی علیه السلام
یکی از عوامل مهم تکامل فردی و اجتماعی، عبرت گرفتن از حوادث کوچک و بزرگ است که پیرامون هر انسان و اجتماعی رخ می‌دهد. آنچه در شرف تکوین است یا در گذشته دامن انسانها و ملت‌هایی را گرفته است، همواره بستر آزمایش‌های بشری است که عقول مردم دانا و ملت‌های توانا، به آنها توجه و درس لازم را می‌گیرند. «وَفِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ»^(۱)
«تاریخ» چیزی جز آنچه بر ملت‌ها در زمان‌های دور یا نزدیک رخ می‌دهد، نیست و به خاطر این که می‌تواند در بیداری ملت‌ها تأثیر داشته باشد، حائز اهمیت زیادی است و همین اهمیت، سبب شده است تا قدرتهای حيله گر و سلطه طلب، به وسیله قلم به دستان مزدور، تلاش نمایند که تاریخ را در مسیر منافع خود بنگارند تا از تأثیر آن در بیداری مردم جلوگیری کنند.
آنچه حضرت امام علیه السلام در حکم مبارک خود به «حجّت الاسلام سید حمید روحانی» برای نگاشتن تاریخ انقلاب اسلامی، پیش از دخل و تصرف‌هایی که ممکن است بشود، آورده است، ناظر بر همین معناست:

«امروز هم چون همیشه تاریخ انقلابها، عده‌ای به نوشتن تاریخ پرافتخار انقلاب اسلامی مشغولند که سر در آخور غرب و شرق دارند.»^(۲)
«اکثر مورّخین، تاریخ را آن گونه که مایلند و یا بدان گونه که دستور گرفته‌اند، می‌نویسند، نه آن گونه که اتفاق افتاده است.»^(۳)

بنابراین معلّم بزرگ انسانها - تاریخ - در بستر نگارش، بسیار تحریف شده است که باید انسانهای شریف و آزاده، به پالایش آنها همت گمارند.

۱- سوره یوسف: آیه ۱۱۱.

۲- صحیفه نور، جلد ۲۱، صفحه ۷۴.

۳- همان.

از مقاطع بسیار حسّاس، پرحادثه و پرجاذبه که مشحون از عبرتهاست، تاریخ قاجار و انقلاب مشروطه و تاریخ سلسله «پهلوی» است. قلم به مزدان زمان پهلوی و امروز - بعضی تفاله‌های مانده از سابق و دل داده به عیش و عشرتهای گذشته - بسیار کوشیده‌اند تا حقایق این مقطع حسّاس تاریخ ملت ایران را از اساس دگرگون و به نفع خود و سیاستهای جهانی استکبار ترسیم نمایند و تا حدود زیادی هم موفق شده‌اند.

امروز که به برکت استقلال و آزادی حاصل از انقلاب اسلامی، قلمها از تسلط قدرتها آزاد شده است، تا حدودی پرده‌ها کنار رفته و حقایق بدان گونه که بوده است، منعکس می‌گردد، که لازم است تداوم یابد و بویژه نسل جوان، با آنها آشنا و در مسیر پرتلاطم سازندگی کشور اسلامی خود، به بینش صحیح مسلّح گردد.

از جمله حوادث بسیار دردناک و در عین حال پرعبرت، نقش روشنفکران در مقطع ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال اخیر است که هر چه در این باره گفته و نوشته شود، کم خواهد بود. مردم بویژه جوانان بایستی با این مقاطع تاریخی آشنا شوند:

من نمی‌دانم آیا جوانهای نسل انقلاب، تاریخچه ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال اخیر را درست خوانده‌اند یا نه؟ و همه دغدغه من این است که جوان انقلابی امروز، نداند که ما بعد از پشت سر گذاشتن چه دورانی، امروز در ایران مشغول چنین حرکت عظیمی هستیم.

ملت ایران باید تاریخچه این ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال اخیر، از دوران اواسط قاجار و جنگهای ایران و روس به بعد را بخوانند و ببینند چه حوادثی در این کشور روی داده است. یکی از این حوادث، ایجاد جریان روشنفکری وابسته است،^(۱)

متأسفانه جریان روشنفکری در ایران، از مفهوم و محتوای حقیقی خود خالی بوده است و به جای نقش مثبتی که می‌توانسته در حیات و اعتلای ملت داشته باشد، به تخریب فرهنگ اسلامی، ملی و باورها و تواناییهای ملت ایران پرداخته و در خدمت سیاستهای استکباری، بویژه در بُعد تحمیل فرهنگ مبتذل و مغایر با مصالح ملت، قرار گرفته‌اند.

نقش منفی روشنفکران وابسته بسیار زیاد بوده است؛ اما اهم آنها، وابستگی به یکی از دو ابرقدرت و فرهنگ ناشی از آن است که حضرت امام علیه السلام در وصیت‌نامه خویش، به آن اشاره

می‌کنند:

«از جمله نقشه‌ها که مع‌الاسف تأثیر بسیار بزرگی در کشورها و کشور عزیزمان گذاشت و آثار آن باز تا حدّ زیادی به جای مانده، بیگانه نمودن کشورهای استعمارزده از خویش و غرب زده و شرق زده نمودن آنان است؛ به طوری که خود را و فرهنگ و قدرت خود را به هیچ گرفتند و غرب و شرق، دو قطب قدرتمند را نژاد برتر، و فرهنگ آنان را والاتر و آن قدرت را قبله گاه عالم دانستند و وابستگی به یکی از دو قطب را از فرایض غیرقابل اجتناب معرفی نمودند و قصّه این امر غم‌انگیز، طولانی و ضربه‌هایی که از آنان خورده و اکنون نیز می‌خوریم، گُشوده و کوبنده است.»^(۱)

و نیز در بیان دیگری، به وسعت ضربه‌های وارد شده از آنان اشاره دارند:

«ضربه‌های مهلکی که بر کشور مظلوم ما در این پنجاه سال اخیر از دانشگاهها و اساتید منحرفی که با تربیت غربی بر مراکز علم و تربیت حکمفرما بودند، وارد آمد؛ از سر نیزهٔ رضاخان و پسرش وارد نشد. البته اساتید و معلمان متعهدی بودند که زمام امور در دست آنان نبود.

ما از شرّ رضاخان خلاص شدیم؛ لکن از شرّ تربیت یافتگان غرب و شرق، به این زودبها نجات نخواهیم یافت. اینان برپا دارندگان سلطهٔ ابرقدرتها هستند و سرسپردگانی می‌باشند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند.»^(۲)

استکبار که دوران هجوم نظامی و تسخیر فیزیکی کشورها را تجربه کرده و پشت سر گذاشته بود، بهترین راه در اختیار گرفتن منابع انسانی و مادی ملت‌ها را مسخ فرهنگی آن کشورها یافت و برای اجرای مقاصد خود، پیشقراولانی را نیاز داشت که بتوانند خواسته‌های او را در میان ملت خود محقق سازند، لذا به جذب، آموزش، تربیت و سازماندهی افراد نخبه پرداخته و آنان را به عنوان مغزهای متفکر و روشنفکر، به توده‌های ملت و حکمرانان ناآگاه تحمیل کردند. سازمانهایی چون فراماسونری نیز در این راستا به خدمت گرفته شدند.

در این زمینه، رهبر معظم انقلاب اسلامی، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای می‌فرماید:

۱- وصیت نامه سیاسی - الهی حضرت امام علیه السلام بند «ه»، صحیفهٔ امام، جلد ۲۱، صفحه ۴۱۴.

۲- صحیفهٔ نور، جلد ۱۲، صفحه ۲۶۷.

«ما نمی‌توانیم بگوییم که در طول تاریخ ایران، روشنفکر نداشته‌ایم، همیشه و در همه عصرها و دورانها روشنفکرهایی بوده‌اند که جلوتر از زمان می‌اندیشیدند و حرکت می‌کردند؛ اما زمانی که غرب مسلط به تکنولوژی و علم، خواست در ایران پایگاه تسلط خود را مستحکم بکند، از راه روشنفکری وارد شد. از طریق عناصر خودفروخته‌ای مثل «میرزا ملکم خان»ها و «تقی‌زاده»ها اقدام کرد. جریان روشنفکری در ایران، از دوران قاجار به بعد، بیمار و وابسته متولد شد. متأسفانه چند نفری هم که آدمهای سالم و خالصی بودند، بین آنها گم شدند. این جریان از ابتدا وابسته بود. بعضی از آنها وابسته به روسیه بودند؛ مثل «میرزافتحعلی آخوندزاده» و بعضی دیگر وابسته به اروپا و غرب مثل میرزا ملکم خان و امثال او...»^(۱)

البته استعمارگران شرق و غرب، تنها از راه تربیت روشنفکران وابسته نمی‌توانستند استیلاي خود را بر کشورها و منابع آنان تأمین کنند؛ بلکه افراد قلدر و بی‌سوادى را نیاز داشتند که بتوانند قدرت آنان را همراه با فکر و اندیشه روشنفکران تربیت شده، در خدمت خود بگیرند. آنان در انجام این مقصود، در ترکیه، «آتاتورک» را واجد این ویژگیها یافته و بر سر کار آوردند و در ایران «رضاخان میرپنج» را مطلوب نظر خود یافته و او را بر مسند قدرت نشاندند. مقام معظم رهبرى می‌فرماید:

«این کارها (گم‌کردن روشنفکران وابسته) قبلاً در داخل ایران شده بود؛ ولی اثر چندانی نداشت. کسی که در آن روز بزرگترین قدم را به نفع فرهنگ غرب و در حقیقت به نفع سلطه غرب و استعمار انگلیس بر ایران برداشت، رضاخان بود.»^(۲)

روشنفکران وابسته، با تشکیل انجمنها و مجامع مخفی و آشکار، انتشار روزنامه‌ها و مجلات متعدد، نشر کتابهای گوناگون در جهت اشاعه فرهنگ دلخواه غرب و شرق در میان مردم، وارد شدن در دستگاه سیاست و قدرت تحت عناوین رئیس‌الوزرا، وزیران کابینه و امثال آنها و ارائه و تحمیل نظریات خود بر پادشاهان نادان، سگان جامعه را به سوی آنچه غرب و شرق می‌خواستند، به گردش در آوردند.

۱- رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار با وزیر، معاونین و رؤسای مناطق آموزش و پرورش سراسر کشور، به تاریخ ۱۳۷۱/۵/۲۱.

۲- همان.

یکی از بزرگترین و فلج‌کننده‌ترین بیماری روشنفکران در این عصر، وابستگی شدید آنان به غرب و در مواردی به شرق می‌باشد. این وابستگی شدید، از ناحیهٔ مرعوب شدن آنان در برابر پیشرفتهای فنی و علمی غرب و نظم و انضباط ظاهری حاکم بر جوامع آنان ناشی می‌شود، لذا تمامی آنان معتقد بودند که ایران برای رسیدن به دروازه‌های تمدن، باید از همان راهی برود که غرب رفته است و این اعتقاد، بزرگترین فرصت را برای تهاجم فرهنگی، در اختیار غرب قرار داد.

فرهنگ و گسترهٔ آن

فرهنگ بار مفهومی وسیعی دارد و به نظر می‌رسد کلیه عادات، اخلاق، ملکات و باورها و ابزارهایی که در آنها مؤثرند، در مقوله فرهنگ جای گرفته و تعریف شوند. زبان و ادبیات، هنر با تمام ابعاد آن، آداب و رسوم، تعلقات، باورها و اندیشه‌های سیاسی و دینی در مقوله فرهنگ می‌گنجد. ابزارهایی چون مطبوعات، کتب، صدا و سیما، فیلم، تئاتر، شعر، موسیقی و... نیز همگی به خاطر تأثیرگذاری عمیق در مقوله‌های فرهنگی، که فوقاً به آنها اشاره شد، از نظر سازمان و وظایف جزء قلمرو فرهنگ محسوب می‌شوند.

لذا فرهنگ یک گسترهٔ وسیعی پیدا می‌کند که با تمام زوایای زندگی یک ملت ارتباط می‌یابد. برنامه‌ریزی فرهنگی به تبع خود فرهنگ بایستی یک برنامهٔ جامع و فراگیر باشد، چنانچه تهاجم فرهنگی نیز گسترده، پیچیده و تمام ابعاد زندگی ملت را دربرمی‌گیرد.

چیزهایی که بظاهر ساده به نظر می‌رسند، مثل خوردن، لباس پوشیدن، حرف زدن، خانه ساختن، نام‌گذاریها، معاشرت، سلام علیک و دوستیها، دشمنیها و... همگی کم یا زیاد، در زمان طولانی یا کوتاه در فرهنگ جامعه جای خود را دارند و بایستی مورد توجه قرار گیرند.

با عنایت به گسترهٔ فرهنگ، به اهمیت آن و جایگاه ارزشمند آن در تعالی یا سقوط ملتها پی می‌بریم. اگر انقلاب اسلامی، یک انقلاب فرهنگی خوانده می‌شود، به واسطه تحول عمیق و شگرفی است که در تمام پهنهٔ گسترده فرهنگ مردم به وجود آورده است و اگر دشمنان این انقلاب، با ابزارهای پیچیده دست به یک آرایش فرهنگی برای تهاجم به ارزشهای این ملت می‌زنند به خاطر همین جایگاه ویژه است. هر ملتی دارای ذخیره‌های فرهنگی است که نسبت به عمق و فراگیری و قدمت آن، موجب قوام ملی و پیوستگی افراد و نسلهای یک ملت با هم و با گذشتهٔ خویش می‌شود. این ذخیره‌ها که حاصل سالیان رنج و تلاش و فراز و نشیبهای ملت است،

گرانبهاترین چیز نزد آن ملت و دشمن اوست. ملت به واسطه قوامی که می‌یابد و پیوندی که با خویش و گذشته‌اش برقرار می‌سازد، عزیزش می‌دارد و دشمن به این سبب که با دست یافتن به این کلید، دروازه‌های سیاست و اقتصاد آن ملت را به روی خود می‌گشاید و عمق جبهه و عقبه ملت را مورد تهدید قرار داده و در اختیار خود می‌گیرد، مهم‌اش می‌شمارد. اولی برای حفظ آن و دومی برای ربودنش، و این همه به واسطه همان مفهوم وسیع فرهنگ و تأثیر شگرف آن در قوام یا سستی ملت‌هاست.

«اگرچه خود علم هم جزو شاخه‌های فرهنگ است، اما فرهنگ به معنای خاص برای یک ملت عبارت از ذهنیات و اندیشه‌ها و ایمانها و باورها و سنتها و آداب و ذخیره‌های فکری و ذهنی است.»^(۱)

در اهمیت فرهنگ و نقش آن در استقلال و هویت و موجودیت جامعه و علت تهاجم دشمن به آن، جمله‌ای از بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، حضرت امام خمینی علیه السلام، گویای بحث و مکمل آن است:

«بی‌شک بالاترین و والاترین عنصری که در موجودیت هر جامعه دخالت اساسی دارد، فرهنگ آن جامعه است. اساساً فرهنگ هر جامعه هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می‌دهد و با انحراف فرهنگ هر چند جامعه در بُعدهای اقتصادی، سیاسی، صنعتی و نظامی قدرتمند و قوی باشد، ولی پوچ و پوک و میان‌تهی است. اگر فرهنگ جامعه‌ای وابسته و مرتزق از فرهنگ مخالف باشد، ناچار دیگر ابعاد آن جامعه، به جانب مخالف گرایش پیدا می‌کند و بالاخره در آن مستهلک می‌شود و موجودیت خود را در تمام ابعاد از دست می‌دهد. استقلال و موجودیت هر جامعه از استقلال فرهنگ آن نشأت می‌گیرد و ساده‌اندیشی است که گمان شود با وابستگی فرهنگی، استقلال در سایر ابعاد دیگر یا یکی از آنها امکان‌پذیر است. بی‌جهت و مین‌باب اتفاق نیست که هدف اصلی استعمارگران - که در رأس تمام اهداف آنان است - هجوم به فرهنگ جوامع زیرسلطه است. اتفاقی نیست که مراکز تعلیم و تربیت کشورها و از جمله کشور ایران از دبستان تا دانشگاه مورد تاخت و تاز استعمارگران خصوصاً غربیها و اخیراً آمریکا و شوروی قرار گرفت و زبانها و

قلمهای غرب زدگان و شرق زدگان، آگاهانه یا ناآگاه، و اساتید غرب زده و شرق زده دانشگاهها در طول مدت تأسیس دانشگاهها و خصوصاً دهه‌های اخیر، این خدمت بزرگ را برای غرب و شرق انجام دادند. هر چند در بین ارباب قلم و زبان و اساتید، اشخاص متعهد و متوجهی بودند و هستند که برخلاف آن مسیر بودند و می‌باشند، لکن مع الاسف در اقلیت چشمگیر بودند»^(۱).

معنا و تفاوت‌های تهاجم و تبادل فرهنگی

«تهاجم فرهنگی به این معنی است که یک مجموعهٔ سیاسی یا اقتصادی برای اجرای مقاصد خاص خود و اسارت یک ملت، به بنیانهای فرهنگی آن ملت هجوم می‌برد. در این هجوم باورهای تازه‌ای را به زور و به قصد جایگزینی با فرهنگ و باورهای ملی آن ملت وارد کشور می‌کنند»^(۲).

«در تبادل فرهنگی هدف بارور کردن و کامل کردن فرهنگ ملی است . . . در تبادل فرهنگی، ملتِ فراگیرنده، نقاط درست و چیزهایی که فرهنگ او را کامل می‌کند، تعلیم می‌گیرد. مثل یک انسانی که ضعیف است و دنبال غذا یا دوا می‌ماند می‌گردد تا آن را مصرف کند و سالم بشود»^(۳).

با توجه به معنای تهاجم و تبادل فرهنگی، وجه تمایز و تفاوت آنها روشن می‌شود. اما به خاطر اهمیت مسأله به اختصار تفاوتها را برمی‌شماریم:

- در تبادل فرهنگی، هدف بارور کردن و کامل کردن فرهنگ ملی است، ولی در تهاجم فرهنگی هدف ریشه کن کردن و از بین بردن فرهنگ ملی توسط فرهنگ مهاجم است.
- در تبادل فرهنگی، ملت گیرنده فرهنگ، چیزهای مطبوع و دلنشین و خوب و مورد علاقه را می‌گیرد. یعنی فرصت و حق انتخاب را دارد. اما در تهاجم فرهنگی چیزهایی را به ملت مورد تهاجم می‌دهند که خوب نیست و بد است و آن ملت حق انتخاب را ندارد.
- تبادل فرهنگی از طرف ملت‌هاست، اما تهاجم فرهنگی از طرف دشمن انجام می‌شود.
- تبادل فرهنگی هنگام قوت و توانایی یک ملت انجام می‌گیرد، ولی تهاجم فرهنگی در روزگار

۱- صحیفهٔ نور، جلد ۱۵، صفحه ۱۶۰.

۲- رهبر معظم انقلاب اسلامی، فرهنگ و تهاجم فرهنگی، صفحه ۳.

۳- همان، صفحه ۲۰.

ضعف یک ملت به وقوع می‌پیوندد.

- تبادل فرهنگی یک نیاز است و لذا لازم است، بدین معنی که هیچ ملتی از این که معارفی را در تمام زمینه‌ها از جمله فرهنگ و مسائلی که عنوان فرهنگ به آن اطلاق می‌شود، را از ملتهای دیگر بیاموزد، بی‌نیاز نیست. اما تهاجم فرهنگی یک تحمیل است، یعنی عناصر ناسازگار با فرهنگ ملی و مخرب آن به زور وارد کشوری می‌شود.

- در تبادل فرهنگی، ملت آن چیزی را از سایر فرهنگها می‌گیرد که خود می‌خواهد و مورد نیازش است و مکمل فرهنگ ملی اوست. لیکن در تهاجم فرهنگی این دشمن است که آنچه را از فرهنگ خود می‌خواهد به او می‌دهد و نقاط مثبت و سازنده فرهنگ خود را به آن ملت نمی‌دهد.^(۱)

روشنفکران و تهاجم فرهنگی

روشنفکر در اصطلاح لغوی به افرادی گفته می‌شود که توانایی فکری، روشن‌بینی و درک مسائل و نگرش عمیق نسبت به حوادث و رویدادها و آگاهی و ژرف‌اندیشی نسبت به محیط و زمان خود را دارند. روشنفکر در معنای لغوی یک حُسن است و یک امتیاز و جایگاه بالایی دارد. اما آنچه تاکنون از زمان ولادت روشنفکری در ایران شاهد بودیم، نشان می‌دهد که روشنفکری و روشنفکران (به استثنای تعداد اندکی که در خیل آنهاى دیگر به حساب نمی‌آیند). غیر از آن است که در اصطلاح می‌بینیم، درست مثل بسیاری اصطلاحات دیگر همچون آزادی، دموکراسی، عدالت، حقوق بشر که در معنایی غیر از جایگاه اصلی، استعمال می‌شوند. اگر چه در سخن داعی بسیاری هست، اما عمل نشان می‌دهد که چیزی از این مقوله‌ها وجود ندارد.

در ایران، نخستین و ویژه گیهای یک «روشنفکر» در عُرف مردم عبارت بود از فرنگ رفتن و تحصیل کردن در فرنگ، مانند فرنگیان لباس پوشیدن و حرف زدن و تقلید از آنها در همه شؤن، ریشخند زدن و عدم پایبندی به معتقدات دینی و اصول اخلاقی. وقتی تحصیل کرده فرنگی به وطن بازمی‌گشت و در کنار ادعاهای علم و تکنیک و آموخته‌های وی مشاهده می‌شد که لباس او عوض شده است، نحوه سلام علیک و برخورد او تغییر یافته، روابط او با اشخاص فرق

۱- این تفاوتها از مجموعه بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در باب فرهنگ، تهاجم فرهنگی و تبادل فرهنگی، استخراج شده است.

کرده، رعایت موازین شرعی در او از بین رفته یا کم‌رنگ شده است، به زندگی با نگاه اشرافی و تجملاتی می‌نگرد و ... تلقی از روشنفکر در میان این ملت چگونه خواهد بود؟ روشنفکران از زمان تولد همواره میسر و پیام‌آور تهاجم فرهنگی دشمن بوده‌اند و از آن نقاط مثبت که سبب تحرک غرب و ترقی آنان در تکنولوژی و اداره نظام اجتماعی گردید در ره‌آورد آنان از غرب خبری نیست. آنچه آنان برای این ملت سوغات آوردند نیازهای فرهنگ ملی برای کمال یافتن نبود، بلکه انتظارات دشمن از تحقیر فرهنگ و سُنن ملی و اسلامی و شکست روحی این ملت بود.

«متأسفانه آن روزی که در داخل کشور ما حرکت روشنفکری به وجود آمد و عده‌ای احساس کردند که باید رو به غرب کنند و از آنها یاد بگیرند، نقاط مثبت آنها را یاد نگرفتند. مکرر گفته‌ام که روشنفکری در ایران از اول بیمار متولد شد. هنوز هم گریبان روشنفکران ما، در قبضه همان بیماری است. متأسفانه هنوز هم آثار و تبعاتش وجود دارد. به جای آن که خُلقیات مثبت را از آنها یاد بگیرند و ترویج کنند، چیزهای ظاهری و کم‌ارزش و یا مضرّ مثل آزادی جنسی و اختلاط زن و مرد و بی‌اعتنایی به معنویت و حذف دین و بدگویی به روحانیت را ترویج می‌کنند و به مسایلی مثل لباس و میز و صندلی و این قبیل چیزها که یا خیلی کم‌اهمیت است و یا اصلاً اهمیت ندارد و یا حتی مضرّ است دامن می‌زنند.

ما که بحث تهاجم فرهنگی را مطرح می‌کنیم و بر آن پای می‌فشاریم، معنایش این نیست که یک فرهنگ نباید از محیط خارج از خود چیزی را به خود بیافزاید. برعکس، باید فرهنگها با یکدیگر تبادل داشته باشند. منتهی این اتفاق در ایران نیفتاد. در اواخر دوران قاجار که به فرهنگ غرب توجه شد و در دوران منحوس پهلوی که این جریان شدت یافت، تبادل و تعاطی و تکامل فرهنگی در رابطه با غرب انجام نشد. یک وقت است که انسان هوشمند و عاقل، با اختیار خود چیزی را گزینش می‌کند، اما یک وقت هم هست که در بدن فرد مست و بی‌هوش و غافل، چیزی را تزریق می‌کنند، نتایج این دو کار با هم متفاوت است. در داخل کشور ما، کار دوم اتفاق افتاد. آنها چیزی را در کالبد فرهنگ این ملت و ذهنیات مردم

تزیق کردند، بدون آن که گزینش صحیحی در کار باشد.»^(۱)

«آنها که در طول سالیان متمادی دریچه کشور را بر روی فرهنگ بیگانه باز کردند، حتی همان فرهنگ وارداتی را هم نمی‌شناختند و نمی‌فهمیدند! این جور نبود که یک فرهنگی را بپذیرند و بگویند حالا این فرهنگ را وارد ایران کنیم، بلکه چون فرهنگ بیگانه بود و اینها هم بیگانه پرست بودند و بیگانه را دوست داشتند و از خودی بیزار بودند، دریچه کشور را بر روی آن باز کردند، مثل بچه نادانی که ارزشهای پدر خودش را نمی‌بیند، بعد به یک آدمی که آن طرف است، از روی ندانستن و جهالت با این که کمتر از پدر خودش هم هست، علاقه مند می‌شود.»^(۲)

عملکرد روشنفکران در مخالفت با دین و حضور آن در متن جامعه

روشنفکران در بدو تولد، متأثر از تحولات غرب و در راستای تحقق خواسته‌های آنان، وظیفه مهم و اولیه خویش را تغییر جهت اسلام از لحاظ محتوایی تعیین نمودند و نسل بعدی آنها نیز در همین جهت عمل نمود.

در غرب تفکر کلیسایی مانعی در برابر رشد و شکوفایی تکنولوژی و علم جدید بود و به همین دلیل این مانع را روشنفکران غرب کنار زدند و حاصل آن جدایی دین از سیاست و تسلط ماده‌گرایی بر جوامع غربی بود و از آن جایی که اسلام و فرهنگ امامت و ولایت در ایران محکمترین سد در مقابل استعمارگران بود؛ روشنفکران داخلی به تأسی از اربابان خود همیشه سعی کردند در مقابل اسلام و فرهنگ امامت و ولایت فقیه بایستند تا این مانع را از جلوی پای استعمارگران بردارند.

وظیفه اصلی روشنفکران، سلب کارایی از اسلام بود، به گونه‌ای که اسلام به عنوان تفکری که قادر به اداره جامعه از ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، نظامی، فرهنگی و... است، شناخته نشود. و طبیعی بود که این تغییرات بایستی در لفافه و در شمایل فریبنده صورت گیرد تا در مقابل ایمان مردم قرار نگیرند. وجود افراط و تفریطهای دینی و عقب‌ماندگی علمی و اجتماعی یک بهانه بود که روشنفکران از آن سود جستند و به عنوان پالایش دین!! از آنچه به نظر آنان مربوط

۱- رهبر معظم انقلاب اسلامی، به تاریخ ۱۳۷۴/۴/۲۰.

۲- رهبر معظم انقلاب اسلامی، فرهنگ و تهاجم فرهنگی، صفحه ۲۲.

به هزار و سیصد سال قبل!! بود دست به کار شدند.

آخوندزاده - که در دستگاه حکومتی تزارهای روسیه تا درجه سرهنگی ارتقاء یافت و از سردمداران حرکت روشنفکری در ایران شناخته می‌شود - در مکتوبات کمال‌الدوله، با جسارت به اسلام، این وظیفه را چنین بیان می‌کند.

«... نویسنده کمال‌الدوله نمی‌خواهد که مردم آنالیست^(۱) بشوند و دین و ایمان نداشته باشند، بلکه حرف مصنف این است که دین اسلام بنا بر تقاضای عصر و اوضاع زمانه بر پروتستانیزم محتاج است^(۲)... عقیده‌ای که از روی عقل و حکمت بنا نگرفته باشد چه اعتبار دارد و به ثبات آن چگونه اعتماد می‌توان بست؟ دوام دین اسلام در آن صورت ممکن است که با شعور و معرفت‌کنه دین را فهمید، بعد به جهت امتیاز ملت از سایر ملل در مسلمانی بمانی. بالکلیه از تکالیف شاقه آن که حقوق الله نامیده می‌شود خود را آزادنمایی، چنان که طوایف انگلیس و ینگلی دنیا و پاره‌ای از طوایف فرنگستان پروتستان هستند. یعنی ظاهراً مسیحی مذهب هستند باطناً تابع عقل»^(۳)

دقت شود که در جمله «با شعور و معرفت‌کنه دین را فهمید» چه ظاهر درستی نهفته است، ولی در باطن چه فتنه‌ها در پی دارد، چرا که شعور و معرفتی منظور امثال آخوندزاده است که پرورش یافته فرهنگ غرب و ارزشهای متداول در آن دیار چون آزادی بی‌بندوباری باشد، نه عقلی که از هوای نفس رسته و از گرایش به زخارف دنیا جسته باشد. میرزا ملکم‌خان، ارمنی بظاهر مسلمان شده، یکی دیگر از این روشنفکران، وظیفه فوق را چنین دنبال کرد:

«من خود ارمنی‌زاده‌ای مسیحی هستم، ولی در میان مسلمین پرورش یافتم و وجهه نظرم اسلامی است... در اروپا که بودم سیستمهای اجتماعی و سیاسی و مذهبی مغرب را مطالعه کردم، با اصول مذاهب گوناگون دنیای نصرانی و همچنین تشکیلات سری و فراماسونری آشنا گردیدم. طرحی ریختم که عقل سیاست مغرب را با خرد دیانت شرق به هم آمیزم! چنین دانستم که تغییر ایران به صورت اروپا

۱- آنالیست یعنی از خود بیگانه شدن و تهی شدن از درون.

۲- پروتستان به معنی معترض است و پروتستانتیسیم، عنوان نهضت دینی است که در قرن شانزدهم میلادی با اصلاحات دینی در اروپا شروع شد و در جهان مسیحیت تغییراتی را به وجود آورد.

۳- اندیشه‌های آخوندزاده، فریدون آدمیت، صفحه ۱۰۹.

کوشش بی‌فایده‌ای است. از این روفکر «ترقی‌مآدی» را در لفافه «دین» عرضه داشتیم تا هموطنانم آن معانی را نیک دریابند. دوستان و مردم معتبری را دعوت کردم و در «محفل خصوصی» از لزوم «پیرایشگری اسلام» سخن راندم و به شرافت معنوی و جوهر ذاتی «آدمی» توکل جستیم»^(۱)

سید حسن تقی‌زاده، دیگر روشنفکر وابسته و پرورش‌یافته فراماسونری انگلیس، می‌نویسد: «... نخست قبول و ترویج تمدن اروپا بلا شرط و قید و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و تربیت و علوم و صنایع و زندگانی و کلّ اوضاع فرنگستان بدون هیچ استثناء (جز از زبان) و کنار گذاشتن هر نوع خودپسندی و ایرادات بی‌معنی که از معنی غلط وطن‌پرستی ناشی می‌شود و آن را وطن‌پرستی کاذب توان خواند...»^(۲)

در رهنمود این به‌اصطلاح روشنفکر!! موارد قابل تأمل بسیار است، لکن تسلیم مطلق شدن در مسأله زندگانی و کلّ اوضاع فرنگستان که جنبه دین‌زدایی و سکولاریست کردن جامعه را نیز دربرمی‌گیرد، حائز اهمیت بیشتری است و اگر به آن مفهوم نهفته در جمله «کنار گذاشتن هر نوع خودپسندی و ایرادات بی‌معنی که از معنی غلط وطن‌پرستی ناشی می‌شود» را که بی‌گمان حمیت و غیرت دینی و ارزشها و مفاخر ملی و اسلامی و پایبندی به اصول و ارزشهای فرهنگ ایران اسلامی را تحت عناوین «خودپسندی» و «ایرادات بی‌معنی» شامل می‌شود بیافزاییم، بخوبی قلمرو تهاجم مجذوبین و خودباختگان غرب را درمی‌یابیم.

در امتداد همین برنامه به دکتر شریعتی می‌رسیم و نظر او که می‌نویسد:

«روشنفکر باید به ایجاد یک پروتستانتیسیم اسلامی پردازد تا همچنان که پروتستانتیسیم مسیحی، اروپای قرون وسطی را منفجر کرد و همه عوامل انحطاطی را که به نام مذهب، اندیشه و سرنوشت جامعه را متوقف و منجمد کرده بود سرکوب نمود، بتواند فورانی از اندیشه تازه و حرکت تازه به جامعه ببخشد. پس نقطه آغاز کار روشنفکر و مسؤولیت او در احیاء و نجات و حرکت بخشیدن به جامعه‌اش ایجاد یک پروتستانتیسیم اسلامی است...»^(۳)

۱- اندیشه ترقی و حکومت قانون در عصر سپهسالار، فریدون آدمیت، صفحه ۶۴ و ۶۵.

۲- شماره اول دوره جدید مجله کاهو.

۳- از کجا آغاز کنیم، علی شریعتی، صفحه ۵۴.

دکتر عبدالکریم سروش طلیعه‌دار این قافله در دوران انقلاب اسلامی می‌گوید:
 «اینک هنگام آن است که دلیران‌دیشان، ... مأموریت‌های حاصله از تلاقی سه عنصر
 ایرانی - اسلامی - غربی را در عرصه‌های دقت و حیرت بپیرایند و تعادل مطلوب
 را فراچنگ آورند»^(۱)
 و در جای دیگر می‌گوید:

«مذهب از تماسها و تعارضها خیلی نفع برده است (منظورم رشد معرفت مذهبی
 مردم و آشکارتر شدن اندیشه‌های ناب مذهبی، و پیراسته شدن آن از خرافات و
 تسهیل اجتهاد مستمر است). از آن جا که هرگاه درک علمی و فلسفی در جامعه بالا
 بوده است، فربهی معرفت مذهبی هم بالاتر و تسامح عقیدتی هم بیشتر بوده است؛
 دانشگاهها و آموزشگاههای ما باید به این برخورد سالم امکان رشد دهند. . .»^(۲)
 البته همین تسامح عقیدتی که مورد نظر ایشان است، و در اثر تفکر عقلی و علمی حاصل
 می‌شود!!، راه را بر «پیرایشگری مذهبی» میرزاملکم‌خان و «پروتستانتیسم اسلامی» دکتر
 شریعتی و «تسلیم بی‌قیدوشرط» تقی‌زاده، که وی از آنها با تعبیر «فربهی معرفت مذهبی» یاد
 کرده، هموار نموده است. ورود در فقاہت که به فرموده رهبر معظم انقلاب اسلامی، یک متد
 است و نیاز به تخصص مربوط به خود و تهذیب باطن از گن‌دابه‌های هواپرسی را دارد، با پای
 چوبین و آلوده به مته‌های عقلی و علمی امثال این روشنفکران به‌عنوان «بسط شریعت» یا «فربه
 کردن معرفت دینی» یا «دخال‌ت دادن عنصر غربی در تعادل مطلوب» همان تیر در کمان استکبار
 است که هر زمان با تعبیری خاص از زبان و قلم یکی از اینان رها می‌گردد.
 ملاحظه می‌کنیم که دین به عنوان اصلی‌ترین عامل شکل‌دهنده فرهنگ جامعه ایران مورد
 تهاجم قرار می‌گیرد و به تبع آن روحانیت که سنگ‌ردار اسلام و دیده‌بان بیدار و آگاه فرهنگ
 دینی مردم است، از این تهاجم برکنار نمی‌ماند و اندیشه «اسلام منهای روحانیت» در امتداد تفکر
 «جدایی دین از سیاست» نضج می‌گیرد.

«آن روزی که مقوله روشنفکری - مقوله انتلکتوتل - اول بار در فرانسه به وجود
 آمد، اوقاتی بود که ملت فرانسه و اروپا از قرون وسطی خارج شده بودند؛ مذهب

۱- مجله کیان، شماره ۳۰.

۲- علم و ایمان به ضمیمه جهان در عصر موعود.

کلیسای سیاه خشن خرافی مسیحیت را پشت سر انداخته و طرد کرده بودند... آن وقت روشنفکر مقلد ایرانی در دوره قاجار، که اول بار مقوله «انتلکتوئل» را وارد کشور کرد و اسم منورالفکر به آن داد و بعد به «روشنفکر» - با همان خصوصیات ضد مذهبی - تبدیل شد، آن را در مقابل اسلام آورد!! اسلامی که منطقی ترین تفکرات، روشن ترین معارف، محکم ترین استدلالها و شفاف ترین اخلاقیات را داشت؛ اسلامی که همان وقت در ایران همان کاری را می کرد که روشنفکران غربی می خواستند در غرب انجام بدهند؛... روشنفکر غربی در برهه‌یی از زمان، با دولت و با نظام حاکم بر خودش، به نفع ملت‌های ضعیف مبارزه می کرد.^(۱) این کار در ایران به وسیله چه کسی انجام می گرفت؟ به وسیله میرزای شیرازی؛ به وسیله میرزای آشتیانی در تهران، به وسیله سید عبدالحسین لاری در فارس. اینها با نفوذ استعمار مبارزه می کردند؛ اما چه کسی به انعقاد قراردادهای استعماری و دخالت استعمار کمک می کرد؟ میرزا ملکم خان و امثال او و بسیاری از رجال قاجار که جزو روشنفکران بودند. یعنی درست مواضع جابه‌جا شده بود؛ اما در عین حال مبارزه با دین خرافی مسیحیت در روشنفکری ایران، جای خودش را به مبارزه با اسلام داد! بنابراین، یکی از خصوصیات روشنفکر این شد که با اسلام، دشمن و مخالف باشد.»^(۲)

چقدر نفرت آورند کسانی که دم از علم و عقل و ملت و وطن می‌زنند اما دستشان در دستان دشمنان این ملت قرار دارد و خائنه، منابع این ملت را با اخذ رشوه به جیب آنان سرازیر می‌کنند. چقدر ذلت بار است جریانی که خود را منادی آزادی «لیبرالیسم» و ملی‌گرایی «ناسیونالیسم» و حکومت مردمی «دمکراسی» می‌داند، ولی جیره‌خوار مستبدترین رژیم‌ها شده و مبنای ایدئولوژیک رژیم ضدانسانی و مستبد چون رضاخان را طراحی می‌کنند و سالها جزء خدمتگزاران چنین رژیم قرار می‌گیرند.

چقدر ننگین است تصور انسان‌های مدعی ترقی و تمدن که در خدمت نظام مزدور و منفوری چون محمدرضا، شاهد رنج مردم خود از فقر و عقب ماندگی و زندان و شکنجه حاصل از جنایات

۱- مثل «ژان پل سارتر» فرانسوی که از مردم کوبا در برابر اسپانیای استعمارگر دفاع می‌کرد و کتاب «جنگ شکر در کوبا» را نوشت.

۲- بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی، در جمع دانشجویان دانشگاه تهران، به تاریخ ۱۳۷۷/۲/۲۲.

آمریکا و محمدرضا بوده، خود نیز به چپاول و عیش و عشرت مشغول شده و شریک جرم و همکار و یاور ستمگران باشند.

«در پانزده خرداد، سخنرانی امام علیه السلام در قم و در روز عاشورا، آن چنان ولوله‌یی ایجاد کرد که یک شورش عظیم مردمی... به راه افتاد... شما ببینید آن سخنرانی، آن حضور مردم، چه زلزله‌یی به وجود آورده بود. حرکت امام با قویترین شکلی که ممکن بود انجام بگیرد، انجام گرفت و مردم را به حرکت درآورد بعد هم سربازان رژیم به خیابانها آمدند و مردم را به گلوله بستند. چند هزار نفر - که البته آمار دقیقش را هرگز ما نتوانستیم بفهمیم - در این ماجرا کشته شدند و خونها ریخته شد. آل احمد در همین کتاب «خدمت و خیانت روشنفکران» می‌گوید: روشنفکران ایرانی ما - به نظرم چنین تعبیری دارد - دست خودشان را با خون پانزده خرداد شستند! یعنی لب تر نکردند! همین روشنفکران معروف؛ همینهایی که شعر می‌گفتند، قصه می‌نوشتند، مقاله می‌نوشتند، تحلیل سیاسی می‌کردند، همینهایی که داعیه رهبری مردم را داشتند؛ همینهایی که عقیده داشتند در هر قضیه از قضایای اجتماعی، وقتی آنها در یک روزنامه یا یک مقاله اظهار نظر می‌کنند، همه باید قبول کنند. اینها سکوت کردند! این قدر اینها از متن مردم دور بودند؛ و این دوری همچنان ادامه پیدا کرد.»^(۱)

عجیب‌تر آن‌که در چنین غوغایی که یک سوی آن رژیم آمریکایی شاه و مزدوران او و در سوی دیگر مردم متدین ایران به رهبری روحانیت اسلام قرار دارند و حرکت ضد استبدادی و ضد آمریکایی حضرت امام علیه السلام آغاز شده است، روشنفکران از کنار زاغه نشینان و حلبی‌آبادهای تهران و شهرستانها به جشن فرهنگ و هنر شیراز می‌روند و سناریوی ازدواج دو مرد را در برابر چشمان نگران حتی خبرنگاران غربی به نمایش می‌گذارند و از خود غریبها، پیش می‌افتند تا از لقب «عقب افتاده» خارج شوند و به صف «متمدتین» وارد گردند!!

این جاست که به همان نتیجه‌ای می‌رسیم که مرحوم جلال آل احمد - که خود در زمره آنان بود و روزگاری چون آنان می‌اندیشید و سپس بیدار شد و از طیف آن روشنفکران گسست - رسید: «... مهم در این قضایا این است که روشنفکران نیز به این حق کُشیها (حق کُشیهای

رژیم خودکامه نسبت به روحانیون) رضایت داده‌اند، به این دلیل که هرگز صدایی به مخالفت برنیآورده‌اند و همیشه با یک دنباله‌روی کودکانه در این دعوای مدام میان حکومت و روحانیت، طرف حکومت را گرفته‌اند و آخرین بارش از قضیه ۱۵ خرداد ۴۲ به این طرف، چنین است که به احتمال قوی بار اصلی تمام شکستهای سیاسی و اجتماعی مملکت را در این قرن اخیر به دوش روشنفکران باید دانست. همچنان که نقش اصلی در قیامها و حرکت‌های اجتماعی همین یک قرن اخیر را روحانیت عهده‌دار بوده است.»^(۱)

انقلاب اسلامی ایران، علی‌رغم همه حمایت‌های غرب و عناصر روشنفکری، نظام بی‌پشتوانه و ضد مردمی و ضد اسلامی شاه را سرنگون کرد و نظام دو هزار و پانصد ساله ستمشاهی و جنایتکاری شاهان را برانداخت و نظام ولایی اسلامی را براساس عدالت و تقوی بنیان نهاد. قشری از میان دانشگاهها و تحصیل کردگان تربیت شد و خود را از میان جریان روشنفکری وابسته و بد اندیش، برکشید که معتقد به اصالت ارزشهای دینی و ملی ایران بود و خود را از مردم می‌دانست و با رنجها و آلام و مبارزات آنان همراه شد.

«بعد از پیروزی انقلاب، روشنفکری در ایران برنیفتاد - روشنفکری وجود داشت - اما در واقع یک روشنفکری نوین به وجود آمد. در دوره انقلاب، شاعر، نویسنده، منتقد، محقق، کارگردان، سینماگر، نمایشنامه‌نویس، نقاش، از دو قشر پدید آمد: یکی از عناصری که انقلاب اینها را به وجود آورده بود، و دوم عناصری که از دوره قبل بودند و انقلاب اینها را بکلی قلب ماهیت کرده بود، برای اولین بار بعد از گذشت تقریباً صد سال از آغاز تحرک روشنفکری در ایران، روشنفکری بومی شد.»^(۲)

استکبار جهانی، چنین تحولی را در روشنفکران برنتافت و باکمک روشنفکران معاند در خارج و آنهایی که در داخل از گردونه تحولات انقلاب خود را دور نگهداشته بودند، به فتنه‌انگیزی برخاست و با جریان سازی و تبلیغات گسترده، تلاش نمود تا دگرگونی روشنفکری را متوقف سازد و یکبار دیگر، جریان روشنفکری را به آلودگیهای قبلی برگرداند و از آنها به

۱- خدمت و خیانت روشنفکران.

۲- رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع دانشجویان دانشگاه تهران، به تاریخ ۱۳۷۷/۲/۲۲.

عنوان ابزار اساسی در استحاله و براندازی نظام ولایی جمهوری اسلامی بهره‌برداری نماید. «بعد از جنگ، تلاشهایی جدی شروع شده، برای این که روشنفکری ایران را به همان حالت بیماری قبل از انقلاب برگردانند - برگشت به عقب، ارتجاع - یعنی باز قهر کردن با مذهب، قهر کردن با بنیانهای بومی، رو کردن به غرب، دلبستگی و وابستگی بی‌قید و شرط به غرب، پذیرفتن هر چه که از غرب - از اروپا، از آمریکا - می‌آید، بزرگ شمردن هر آنچه که متعلق به بیگانه است، و حقیر شمردن هر آنچه که مربوط به خودی است؛ که در باطن خودش، تحقیر ملت ایران و تحقیر بنیانهایش را همراه دارد؛ من این را دارم مشاهده می‌کنم.»^(۱)

در برابر این توطئه خطرناک که متأسفانه اثرات آن هر روز آشکارتر می‌شود و صحنه برخی از مطبوعات و دانشگاهها محل ظهور رجعت روشنفکری به دوران بیماری گذشته شده است و برخی عناصر با چرخش ۱۸۰ درجه‌ای می‌خواهند ارزشها و گوهرهای گرانقدر انقلاب اسلامی و دست‌آورد جهاد معجزه‌آسای حضرت امام علیه السلام و شهدای گرانقدر و جانبازان و آزادگان و مبارزان صدیق و متقی را زیر سؤال و تشکیک و ابهام قرار دهند، چه باید کرد؟ بخشی از راه حل، استحکام مبانی ایمانی و اعتقادی و طرد عناصر وابسته روشنفکری و ابراز انزجار از آنهاست.

«یک ملت اگر بخواهد راه رشد و کمال و پیشرفت را طی بکند، باید از لحاظ ایمان فکری، به جای محکمی متکی باشد. آن ملتی، آن نسلی، آن جوانی که بخواهد به یک مجموعه هُرُهری مذهب، بی‌ایمان، بی‌اعتقاد به بنیانهای اخلاقی و دینی و معنوی^(۲) دل بسپارد و با حرف آنها پیش برود، زیربایش سست خواهد شد؛ نسل جوان، همانی خواهد شد که در دوران رژیم پهلوی بود؛ یأس آور، بی‌فایده، مایل به فساد، آماده برای کجروی. آن وقت برای آن که کسی آنها را باز از آن راه به راه راست حرکت بدهد، معونه زیادی لازم است؛ حرکتی مثل انقلاب اسلامی لازم است، که به آسانی در قرنی - بلکه قرنهایی - در این کشور پیش نمی‌آید.»^(۳)

بخش دیگر مقابله با جریان رجعت روشنفکری مخصوصاً به مسئولین نظام، برگشت می‌کند که بارها از سوی مقام معظم رهبری مورد خطاب قرار گرفته و تذکرات و هشدارهای مکرر

۱- رهبر معظم انقلاب اسلامی در جمع دانشجویان دانشگاه تهران، به تاریخ ۱۳۷۷/۲/۲۲.

۲- منظور روشنفکران بیمار هستند.

۳- همان.

به آنان داده شده است.

«با همه قوا باید موجودی فعلی را حفظ کرد. نباید اجازه بدهند که یک عده افرادی که سالهای متمادی در این کشور با ابزارهای روشنفکری و با ابزارهای فرهنگی، هیچ خدمتی به این مردم نتوانستند انجام بدهند - حداقلش این است - در هیچ مشکل و مسأله مهمی نتوانستند با این مردم همراه باشند و به پای مردم برسند؛ حتی نتوانستند پا به پای مردم برسند، چه برسد بخواهند جلو دار و پیشرو و رهبر مردم باشند؛ همیشه عقب ماندند، همیشه در انزوا ماندند، اینها مجدداً به این کشور بیایند و سایه فکر و فرهنگ خودشان را حاکم بکنند. این که می‌بینیم در بعضی از مطبوعات و مجلات و منشورات فرهنگی، چیزهایی نشان داده می‌شود، دنبال رجعت به گذشته‌اند؛ دنبال برگشتن به حالت بیماری روشنفکریند.»^(۱)

خیانت روشنفکران اول که با دین اسلام میانه‌ای نداشتند و بلکه ضدیت هم داشتند مثل میرزا ملکم‌خان و میرزا فتحعلی آخوندزاده و میرزا آقاخان کرمانی و جهالت روشنفکران بعدی که بعضاً خود را متدین نیز می‌دانستند سبب گردید که با بزرگترین اشتباه تاریخی خود، فرصتهای بی‌شمار این ملت را برای پیشرفت و ترقی و تعالی به تباهی بکشانند و بیشترین منافع را به سوی غرب سرازیر سازند. آنها با خیانت یا جهالت خود، این ملت سرفراز را از فرهنگ غنی ملی و اسلامی خود تهی کرده و به جای آن فرهنگی ملحد، فرهنگی وابسته، فرهنگی بیگانه و بالاخره فرهنگی حیوانی را از غرب سوغات آوردند و شد آن چه نباید می‌شد.

«پس چی آوردند اینها؟»

اینها یک روشنفکری آوردند که از مذهب مجرد باشد حالا ولو در ظاهر ضدیت با مذهب هم نداشته باشد، با مذهب کاری نداشته باشد. از اول یک چنین چیزی را اینها مطرح کردند، ابایی هم نداشتند که بگویند ما مذهبی هم هستیم اما این تحقیق با مذهب کاری ندارد. یعنی دنیای علم و تحقیق و مطالعه و کاوش و تألیف و ترجمه را، یعنی دنیای روشنفکری را، دنیای قلم و زبان و مغز را از دنیای دین که آنها می‌گفتند دنیای دل است، دنیای ایمان است نه دنیای اندیشیدن و مطالعه کردن و فکر کردن، جدا کنیم.

دو خاصیت برای آنها داشت. اولین خاصیت این بود که حرکت و روند فرهنگ و دانش را در این مملکت از دین جدا کنند و موفق هم شدند... حرکت روشنفکری را کشیدند به سمت بی‌دینی. کار دوم این بود که دین را یک امر صرفاً ایمانی و اعتقادی و قلبی معرفی کردند که بخش مهمتر و ضربه سهمگین‌تر این بود. ایمان‌کار دل است، گویا که دین با اندیشیدن، با استدلال، با مغز، با تحقیق رابطه‌ای ندارد و گویا که هزاران هزار صفحه نوشته‌ی استدلالی فقه و اصول و تفسیر و فلسفه و کلام و عرفان از مغز و اندیشه‌ی انسانهای متدین سرچشمه نگرفته، خوب این توطئه بسیار گسترده‌ای بود»^(۱).

عملکرد جبهه‌ی ملی ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در مخالفت با عنوان «جمهوری اسلامی ایران» و طرح عناوینی چون جمهوری دموکراتیک، مخالفت با تشکیل مجلس خبرگان، و طرح مجلس مؤسسان، مخالفت با قانون اساسی ملهم از اسلام، و طرح مواردی از قوانین غربی، مخالفت با تسخیر لانه‌ی جاسوسی آمریکا، مخالفت با لایحه‌ی قرآنی قصاص و طرح یک راهپیمایی بر علیه آن به عنوان اعتراض به این حکم غیر انسانی!! که مواجهه با عکس‌العمل شدید رهبر بیدار و سازش‌ناپذیر، حضرت امام خمینی علیه السلام، گشته و محکوم به ارتداد گردیده و متواری و به آغوش کشورهای غربی بازگشتند، نشان‌دهنده‌ی مجرد بودن جریان آنان از دین و قائل بودن آنان به جدایی دین از سیاست است چنانچه با تصدی مسؤولیتهای نظام توسط عناصری از روحانیت پیشرو و انقلابی و متعهد مخالفت نمودند و نهیب حضرت امام بر آنان نشان داد که قصد آنان از طرح این مسأله چه بوده است.

اشاره شد که اساس همه‌ی این موضع‌گیریها، تولد جریان روشنفکری جدای از دین و به دست سیاست استکباری مسلط بر جهان است و لذا در هر حادثه و رویدادی از تاریخ یکصد و پنجاه سال اخیر این ملت، موضع آنان همواره از این ریشه متعفن نشأت گرفته است. خاطره‌ی ذیل نهایت خباثت این جریان و دشمنی آنان را با اسلام نشان می‌دهد، چیزی که همیشه مایه‌ی امید و انتظار استکبار غرب از دست‌آموزان خویش است.

«در زمان رضاخان که من شاهد مسائل بادم طوری کرده بودند که شاعرش، نویسنده‌اش، گوینده‌اش، همه بر ضد روحانیت بودند... یک جلسه‌ای درست

کرده بودند اینها، من شنیدم همان وقتها یک مجلس نمایش دادند فتح اعراب را که ایران را فتح کرده بود، در آن مجلس نمایش دادند و عربهایی که مثلاً پابرنه بودند و با آن وضعی که بوده نمایش دادند و این که کاخهای آن را از آنها گرفته‌اند. در آنجا، دستمالها بیرون آمد برای گریه که اسلام غلبه کرد بر اینها. الان هم که من و شما این جا نشستیم همچو فکرهایی هست که متأسفانه از این که اسلام بر ملیت غلبه کرده، اسلام را کاری با او ندارند، مخالف با او هستند. الان هم در نویسندگی‌های ما، در گوینده‌های ما و در روشنفکرهای ما، در غرب زده‌های ما، این معنی هست که اسلام را نمی‌خواهند و آنها که راست نمی‌گویند ملیت را هم نمی‌خواهند. وقتی هم از ملیت‌شان می‌خواهند اسم ببرند، از همین شاه‌ها اسم می‌برند، از همین شاه‌هایی که همه‌شان را در تاریخ معلوم است که چکاره بودند».^(۱)

آنچه ذکر شد قطره‌ای از اقیانوس خیانت و جهالت روشنفکران وابسته است و نقشی که در تهاجم فرهنگی غرب به کشور امام زمان سلام‌الله‌علیه بازی کردند. به همین مقدار بسنده می‌کنیم و با اشاره به فرازهایی از چگونگی برخورد با تفاله‌های باقیمانده از این جریان، که متأسفانه به صورت سازمان یافته‌ای توسط استکبار غرب بویژه آمریکا در حال سازماندهی است تا یک بار دیگر در شبیخون فرهنگی از این سربازان وفادار و بی‌جیره و مواجب بهره‌گیری کنند، این گفتار را به پایان می‌بریم.

ملتها چراغ راه روشنفکران!!

«باید شدیداً با روشنفکران غرب زده مبارزه کرد . . . من صریحاً می‌گویم: ما نمی‌خواهیم نه غرب و نه شرق از ما تعریف کنند، نمی‌خواهیم روشنفکران غرب زده و قلمداران خود فروخته از ما تعریف بکنند، ما می‌خواهیم یک مسأله‌ای را که اسلام می‌فرماید عمل بکنیم و برای کشورمان خدمت بکنیم».^(۲)

«ای مسلمانان جهان . . . شما دارای همه چیز هستید، بر فرهنگ اسلام تکیه کنید و با غرب و غرب زدگی مبارزه نمایید و روی پای خودتان بایستید و بر روشنفکران

۱- صحیفه نور، جلد ۹، صفحه ۲۰۰.

۲- همان، جلد ۱۲، صفحه ۸۵.

غرب زده و شرق زده بتازید و هویت خویش را دریابید که روشنفکران اجیر شده بلایی بر ملت و مملکتشان آورده‌اند که تا متحد نشوید و دقیقاً به اسلام راستین تکیه نمایید، بر شما آن خواهد گذاشت که تا کنون گذشته است. امروز زمانی است که ملت‌ها چراغ راه روشنفکرانشان شوند و آنان را از خودباختگی و زبونی در مقابل شرق و غرب نجات دهند که امروز روز حرکت ملت‌هاست».^(۱)

باید در مقابل اینها تهاجمی عمل کرد

«شما باید این خودباختگی را در اذهان اینها بکلی از بین ببرید. آنها آن نکته و جوهر اصلی ایمان و خلوص و عقیده را که در شما هست ندارند. یک مشت آدم‌های بی‌عقیده بی‌شخصیت و بی‌هویت مشغول شدند یک کارهایی را انجام می‌دهند، گیرم که در فلان رشته هم یک مهارتی پیدا کنند. اگر یک آدم عوام نادان و احياناً وابسته و مزدور که از لحاظ شخصیت انسانی خیلی کوچک است، اما در فلان رشته آدم برجسته‌ای است مثلاً چون هنرش خیلی زیاد است آیا ما باید در مقابل او احساس ضعف بکنیم؟ اینها کسی نیستند. بسیاری از اینها را از نزدیک دیده‌ام، می‌دانم که آدم‌های حقیر و کوچکی هستند، همیشه هم همین‌طور بوده‌اند. اینها اسیر مسائل شخصی و اسیر شهوتند. آن‌قدر به نیکنامی و این که یک نفری در یک جایی از اینها تعریف بکند اهمیت می‌دهند و بزرگ می‌شمارند که این خودش دلیل کوچکی آنهاست. اینها کسی نیستند که انسان در مقابلشان احساس ضعف بکند. به هر حال باید در مقابل اینها تهاجمی عمل کرد».^(۲)

امید و انتظار از روشنفکران صادق و دلسوز

«چقدر کوچک و زبون و بی‌مقدارند کسانی که خود را دلبسته به نظامی بدانند که در رأس آن مردی فاسد و فاسق و خائن مانند پادشاهان صد سال اخیر قرار داشته باشد و گردانندگان آن امثال رضاخان و محمدرضا و علم و اقبال و هویدا و زاهدی

۱- صحیفه نور، جلد ۱۳، صفحه ۸۳.

۲- رهبر معظم انقلاب اسلامی، فرهنگ و تهاجم فرهنگی، صفحه ۳۳۳.

و منصور و وابستگان بدنام و مجرمشان باشند و آمریکا و انگلیس ارباب این همه و صاحب اختیار ملک و ملت باشد.

آیا روشنفکرنمایی که در سایه آزادی اسلامی فرصت و امکان آن را یافته‌اند که صفحاتی را به داعیه روشنفکری از سخنانی خوشایند بیگانگان مطرود، پر و منتشر کنند، شهادت آن را دارند که بصراحت اقرار کنند که داغ و غصه آنان نه برای علم یا آزادی، بلکه به خاطر جمع شدن سفره ننگین فسق و فساد و کوتاه شدن دست آنها از فرهنگ تباہگر غربی است؟ و دشمنی آنان با نظام نه به دلیل وجود عیب و نقیصه‌ای در آن، بلکه به انگیزه بازگشت به همان دنیای شرم‌آوری است که بیگانگان برای آنان به وجود آورده و از خود آنان در راه آن کمک گرفته بودند؟!

از مسخ‌شدگان فرهنگ استعماری غرب هیچ انتظاری نیست. امید و انتظار از روشنفکران صادق و دلسوزی است که تعالی و عزت و پیشرفت معنوی و مادی ملت و کشور خود را می‌جویند و سلطه بیگانه را در همه اشکالش مردود می‌شمارند. شایسته است که اینان نظام اسلامی را که مایه عزت ایران و حیات دوباره ملت است قدر بدانند و مسؤلیت خود را در آن بشناسند.^(۱)

انقلاب ثابت کرد که «آزادی» غربی یعنی آزادی انسانها در چارچوب تفکرات و قالبهای ساخته غرب و اگر ملتی براساس باورهای خود و فرهنگ ملی خود بخواهد در جزئی ترین مسأله مثل نوع پوشش از خود حرکت و انتخاب داشته باشد، این جا «آزادی» مفهومی ندارد. حتی در غرب اجازه نمی‌دهند مردم تبعه خودشان براساس نوع باور مذهبی پوشش خود را انتخاب کنند!

انقلاب ثابت کرد که ادعاهای حقوق بشر و عدالت و توسعه و همزیستی و کلمات بظاهر مقدسی این چنین، تنها در دایره منافع غرب پذیرفته می‌شوند. تازه اذهان بیدار شده است که غرب خود را مجاز می‌داند که بر یافته‌ها و باورهای غیرانسانی خود تعصب بورزد، آن هم تعصبی کورکورانه اما مللی دیگر حق ندارند بر حقایق تاریخی و باورهای منبعث از وحی الهی پایبندی نشان دهند!! تازه اذهان بیدار شده است که ادعاهای غرب برای حذف مرزبندیهای فکری و عقیدتی نه برای ساختن جهانی آباد و برادر است، بلکه

برای حفظ فاصله‌ای است که بر اثر استعمار و استثمار بین آنان و دنیای توسعه نیافته ایجاد شده است و برای جلب منافع نامشروعی است که آنان را هر روز قوی‌تر و ثروتمندتر و کشورهای جهان سوم را روز به روز ضعیف‌تر و فقیرتر می‌سازد. پنجاه سال روشنفکران بر این کشور حکومت کردند و همه آبرو و حیثیت و باور و فرهنگ این ملت را به پای «جهان وطنی» فراماسون بین‌المللی و صهیونیستهای جهانخوار قربانی نمودند، ولی از آن وعده‌ها خبری نشد و جز وابستگی تمام و کمال در تمامی زمینه‌ها به غرب، سوغاتی برای این مردم نیاوردند. در سایر کشورهای مسلمان وضعیت از همین قرار است. بنابراین، بی‌اعتقادی به حفظ مرزهای فرهنگی و باورهای اعتقادی از شاخصهای تفکر و عملکرد روشنفکران است. در مسیر زندگی روشنفکران همواره شاهد بی‌پروایی در شهوات و عیش و نوش دنیایی و هتک حریم احکام دین و بهره‌جویی شخصی از منابع و ثروتهای ملت هستیم. مشاهده می‌کنیم که در جریان واگذاری امتیازات و عقد قراردادهای خائنانه با بیگانگان، رشوه‌گیری از سوی روشنفکران امری بدیهی است، ارتباط خارج از مرزهای عقیدتی با بیگانگان - که بخصوص در زندگی سیدحسن تقی زاده یک وجه شاخص به خود می‌گیرد - از ویژگیهای آنان شمره می‌شود.

سید حسن تقی زاده در ارتباط با افراد هرگز پایبند احکام الهی و تقوا نبود، با بهایی‌ها می‌نشست و می‌خورد و زندگی می‌کرد، با روگرداندگان از دین و ملحدان هم‌نشینی می‌کرد و با آنها که هیچ مرزی برای انسان نمی‌شناختند مصاحبت می‌کرد و این هتک حریم واجبات و محرمات الهی در سایه تسامح و تساهل القایی غرب امکان می‌یافت. حضرت امام خمینی علیه السلام که احیاءگر حضور دین و تفکر دینی در تمامی عرصه‌های بشری است، نشان دادند که انسان مسلمان و پایبند به تمامی احکام الهی حتی در جزییاتی مانند مستحبات و مکروهات می‌تواند در جهان متمدن و پیشرفته از لحاظ علمی و تکنیکی و حرفه از لحاظ ابزارها و امکانات زندگی، قوی‌ترین و کارآمدترین و منطبق‌ترین نظامها را با نیازهای پیچیده زمان ایجاد کند و با تقدس باورهای دینی و ارزشهای الهی، جامعه‌ای با تقوی، پاک، متعالی و در عین حال پیشرفته، عالم، متفق و یکپارچه و منسجم و عادلانه به وجود آورد که با تمام دنیا برخورد مکتبی داشته باشد. «متأسفانه نه تنها مردم کشورها، بلکه روحانیون ممالک اسلامی اکثراً از

کارآیی و نقش سازنده و تعیین کننده خود در مسایل روز و سیاستهای بین‌المللی بی‌خبر هستند و متأثر از القائات و برداشتهای مادی تصور می‌کنند که در عصر تمدن و تکنیک و صنعت و تحولات علمی و پیشرفتهای مادی، نفوذ روحانیت کم شده است و نفوذ بالله اسلام از اداره کشورها عاجز مانده است که بحمدالله پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری روحانیت، خلاف این تصورات را ثابت نمود و علی‌رغم همه کارشکنیها و سنگ اندازیها و توطئه‌های شرق و غرب و حسادت و کینه‌توزی ایادی آنان توانمندی و اقتدار روحانیت اسلام آشکار گردید... اساس قوانین و مقررات این کشور را وحی و اسلام معین نموده است و تمامی مظاهر کفر و شرک و معاصی علنی حتی المقدور برچیده شود و علی‌رغم همه نغمه‌های شوم التقاطیها و چپها و راستها و ملی‌گراها که در روزهای اول انقلاب و برای قبضه نمودن قدرت و تفکر ملت ایران از حلقوم آنان برخاست. خداوند بر ما منت نهاد که توطئه آنان کشف و در تمامی کشور ما قوانین و برنامه‌های اسلامی در حال پیاده شدن است و از میدانهای نبرد و کارزار گرفته تا مراکز تحقیقات علمی، دانشگاهها و حوزه‌ها، از مجالس قانونگذاری و تدوین همه مقررات لشکری و کشوری تا قوه مجریه که دست اندر کار حل و فصل بزرگترین مسایل اداری و اجرایی یک کشور بزرگ و در حال جنگ و محاصره و با جمعیتی متجاوز از پنجاه میلیون نفر است و از قوه قضاییه که مسؤلیت اجرای حدود و احکام الهی و در حقیقت بار سنگینی تامین امنیت جان و نوامیس و اموال و شخصیت یک جامعه انقلابی را به عهده دارد تا فرماندهی قوای نظامی و انتظامی که مسؤلیت امنیت مرزها و داخل کشور و خنثی نمودن صدها توطئه رنگارنگ به عهده آنان است و باید جلوی تخریب و جنایات منافقین و ضد انقلاب و اشاعه فحشاء و منکرات و دزدیها و قتلها و مواد مخدر را بگیرند، که همه ما اینها با رهبری روحانیت متعهد و به برکت احکام نورانی اسلام و کتاب آسمانی پیامبر اکرم حضرت محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و پیروی از ائمه هدی عَلَيْهِمُ السَّلَامُ - اداء می‌شود و خدا را سپاس می‌کنیم که با تکیه بر آیات وحی و کتاب خدا توانسته‌ایم کشورمان را از وابستگیها نجات دهیم... به یاری خداوند همچنان به تلاش و کوشش خود ادامه می‌دهیم و در عمل به همه غرب زدگان و شرق زدگان و خودباختگانی که از مطرح کردن شعار اسلام و اعتماد به قرآن کریم واهمه داشته‌اند،

نشان می‌دهیم که چگونه می‌توان جامعه را از سرچشمه‌های معرفت کتاب خدا و هدایت اسلام عزیز سیراب نمود.»^(۱)

نکته دیگری که ضرورت دارد در پیشگفتار به آن اشاره شود، ارتباط و پیوند نزدیک روشنفکران وابسته و بیمار با یکدیگر و اجتماع آنان در جمعیت‌های سرّی و نیمه سرّی «فراماسونری»، «آدمیت»، «لژ بیداری» و امثال آنهاست. در شرح حال روشنفکران، اشاره خواهد شد که همگی آنان با یکدیگر مرتبط و از هم تأثیر پذیرفته و در محافل مخصوص روشنفکری آن زمان عضویت داشته‌اند و سرنخ این محافل، در دست عوامل مستقیم غرب قرار داشته است؛ چنانچه در تأسیس برخی از این انجمنها، نام این عوامل دیده می‌شود. به طور کلی، با همه افتراقهایی که بین این گونه روشنفکران است، می‌توان ویژگیهای مشترکی را بین آنان برشمرد که در طول استمرار و استقرار تفکرات و اقدامهای آنان، این ویژگیها به نحو بارزی دیده می‌شود:

- ۱- ارتباط و عضویت آنان در شبکه‌های فرهنگی و سیاسی صادراتی غرب.
- ۲- خودباختگی در برابر پیشرفتهای مادی و علمی غرب و تعمیم آن به آداب و رسوم مردم و شریعت اسلام و حتی زبان و خط. منشأ این خودباختگی غالباً، اشتغال به تحصیل در خارج، مقامات وزارت خارجه مثل سفیر کبیر و امثال آن یا تحصیل و تأثیرپذیری از مدارس پایه‌گذاری شده توسط غرب زده‌ها در داخل کشور و تدریس استادان غربی و غرب زده در آنها، مثل «مدرسه علوم سیاسی» بوده است.
- ۳- ارتباط سیاسی مستقیم یا غیرمستقیم و باواسطه آنان با قدرتهای ذی نفوذ آن زمان، بویژه انگلستان و روسیه و دریافت خط کلی از آن قدرتها و اعمال آنها از طریق ابزارهایی که در دست داشتند.
- ۴- حضور فعال آنان در قدرتهای مسلط زمان خویش از دربار شاهان قاجار تا دربار شاهان پهلوی، به صورت رایزنی، وزیر، وزیر دربار، صدراعظم و سفیر و امثال اینها.
- ۵- حرکت در جهت خواستهای شاهان و حتی مدیحه‌سرایی آنان و فراهم کردن اسباب سلطه هر چه بیشتر استبداد و خودکامگی دستگاه شاهی؛ در واقع نظام سلطه استبدادی شاهان، سنگر

مهم روشنفکران وابسته برای حفظ موجودیتشان بوده است.

۶- استفاده از ابزارهای فرهنگی و علمی، و ایجاد مراکز آموزش عالی و دانشگاهی، با جهت‌گیریهای روشنفکرانهٔ بیمارگونه و وابسته، به نحوی که محصولات آن مراکز، در جهت تحکیم و اشاعهٔ بیشتر نظرات اجتماعی و فرهنگی غرب، به میدان آمده و حاکمیت جریان روشنفکری را تضمین نمایند.

۷- ایجاد جریان ملی‌گرایی، به مفهوم معارضة و مقابله با اسلام و در همین راستا، طرح عناصر و انگیزه‌های ایران باستان، به صورت مدوّن و ایدئولوژیک.

۸- دلّالی بیگانگان و مشارکت در قراردادهای مختلف استعماری به سود غرب و به زیان ملت ایران مانند قرارداد رویترا، داری و ...

ما در این مجموعه به دنبال چه هستیم؟

ما تلاش کرده‌ایم در بحث روشنفکرانِ وابسته یک سیر منطقی و منظم و در عین حال روان و خالی از پیچیدگیهای تحقیقی و یا اصطلاحات دشوار، ارائه دهیم تا جوانان عزیز، بهتر بتوانند از آن بهره‌گیرند.

در بررسیهای روشنفکرانِ وابسته، سه محور عمده مورد نظر است که ضرورت دارد جوانانِ بیدار و متعهد ایران اسلامی بدان توجه نمایند و در فراز و نشیب حرکات اجتماعی و سیاسی خود مدنظر قرار دهند و همواره متذکر این نکات گردند:

الف: نوع تفکر و مشخصه‌های آن و سیر شکل‌گیری شخصیت فکری روشنفکرِ مورد نظر - این بخش از بحث می‌تواند ملاکی برای ارزیابی تفکرات مشابه در هر عصری باشد. چراکه تفاوت‌های تعبیر و اصطلاحات، اصل نیست؛ بلکه ماهیت و محتوی تفکر است که مطمح نظر بایستی باشد و اگر چنین نشود یقیناً در چنبرهٔ حیل و فریب گرفتار خواهیم آمد.

علاوه بر توجه و ارزیابی صاحبان فکر و اندیشه با ماهیتی که مورد بررسی قرار می‌گیرد، این نکته نیز از بحث ما حاصل می‌شود که اساس و محتوای تفکر، عامل مهم وابستگی در روشنفکران است. در اکثریت روشنفکران، جای پای بیگانگان به نوعی دیده می‌شود. نقش سفارتخانه‌ها و ماموران آنان مخصوصاً در مقاطعی که تحوّل اجتماعی و سیاسی در ایران به وجود می‌آمده است، در گردآوری و جذب و راهبرد روشنفکران بارز است. غیر از این نوع وابستگی آشکار، ما نوعی وابستگی فکری و روحی را در روشنفکران می‌یابیم که به تعبیر حضرت امام علیه السلام این وابستگی

بدترین نوع وابستگی است. آبخشور فکری روشنفکران - که برخاسته و پرورش یافته غرب است - باعث می‌شود که در روش و منش و تصمیم‌گیریها و حرکات هم‌آره دانسته یا ندانسته، همان را انتخاب کنند که غرب به دنبال آن است.

بنابراین توجه به نوع و سیر تفکر روشنفکران، بخوبی نشان می‌دهد که اندیشه‌های غربی چون تار و پودی نامرئی، ذهن و فکر تحصیل کردگان و پرورش یافتگان در آن فرهنگ را به خود وابسته می‌کند و لشکری بومی برای بیگانه مهاجم فراهم می‌آورد. درست به همین دلیل است که عنوان «نقش روشنفکران وابسته» برای این مجموعه انتخاب گردید و دلالت می‌کند بر همان وابستگی فکری و روحی که بزرگترین درد و مهمترین علت انحراف و آلودگی و خیانت روشنفکران است.

ب: عوامل مؤثر در به وجود آمدن چنین تفکر و شخصیتی بسیار مهم است، چراکه همواره این عوامل می‌توانند موجود باشند و همچنان دست اندر کار ساختن شخصیهایی همانند روشنفکران وابسته باشند، جادارد در این جا این عوامل را فهرست وار ذکر کنیم تا در طول بحث دقت کافی به آنها بشود.

- پدر، مادر و محیط خانوادگی و فامیلی

- اساتید و معلمان در طول دوره تحصیلات مقدماتی و تکمیلی

- دوستان و همدرسان

- محیط تحصیلی در داخل و خارج کشور و نوع رشته تحصیلی

- مطالعات جانبی و اندیشمندان و آثار مورد علاقه

- نوع مسؤولیتها و مأموریت‌های اجتماعی و سیاسی

ج: عاقبت و نتیجه تفکری که توسط روشنفکران دنبال شده است. چراکه باب عبرت و تجربه‌های گرانبهای تاریخی، انسان را از گرداب فریبهها و ظواهر زینت شده شیطانی می‌رهاند و تاریخ از این بُعد است که مورد تأیید قرار گرفته و قصص قرآنی به عنوان هدایت و عبرت معرفی شده‌اند.

امید است این تلاشها، مورد رضایت امام عصر «عج»، رهبری امت اسلامی و ملت عزیز قرار گیرد و گامی در جهت شناساندن تاریخ صحیح و عبرت آموز ۱۵۰ تا ۲۰۰ سال اخیر باشد. این مجموعه، قبلاً به صورت تک جلدی چاپ شده بود که با تغییرات و اصلاحات به صورت مجتمیع، چاپ می‌گردد. ان شاء الله